

توحيد و عبادت و عيد و روز سيزده

از بيانات

حضرت ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤيد بالتأيدات الربانية و مبین الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

توحید و عبادت و عید و روز سیزده

در دیانت زردشت و کتب مذهبی ایرانیان، عباراتی است که «نیست هستی جز یزدان» که این معنی لا اله الا الله است. در آیات قرآن هم در ذکر همه انبیاء فرموده‌اند که دعوت می‌کردند به این که خداوند، یکتا و یگانه است و عبادت کنید خدا را و پرهیز کنید از مخالفت امر او، این هم همان معنی لا اله الا الله است. وحدت وجودی هم که عرفا معتقدند و می‌گویند، همان معنی لا اله الا الله است.

عرفاء و حکمای اسلام موضوع وحدت وجود را شرح داده‌اند و این یکی از مسائل مهمه و مشکله است که با این که خیلی واضح و آشکار است، بحثهای طولانی در آن باره شده است. پارسال یا پیرارسال یکی نوشته بود شما درباره وحدت وجود چه می‌گویید؟ در جواب نوشتیم که وحدت وجود اگر به معنای لا اله الا الله باشد، هر که قائل نباشد مسلمان نیست و کافر است و اگر از حدود لا اله الا الله تجاوز داشت، هر که قائل باشد اشکال دارد و در توحید و دیانت او خلل است. حال، معنی لا اله الا الله چیست؟ عرفاء می‌گویند: معنی آن همان وحدت وجود است؛ یعنی، به زبان ساده همه کس فهم، آنها می‌گویند: حقیقت هستی از خدا است و هستی حقیقی او است، او هم یکی است پس لا اله الا الله، خدایی، معبودی (چون لفظ اله به معنی معبود، مسجود و مقصود است.) غیر از خدا نیست. به هر معنی که اله را بگیریم، منحصر است به یکی، بنابراین غیر از او بی نیست. معنی موجود هم

که موجود واقعی باشد، باز غیر از او نیست "نیست هستی جز یزدان" یا "نیست هستی ای جز یزدان" خواه معنای مصدری بگیریم و یا صفت بگیریم در هر حال منحصر به خداست؛ چون این هم امری طبیعی است که همه هستیها به او منتسب است و هستی دیگران از خودشان نیست و بخشنده هستی که هستی او از خود او است به آنها وجود بخشیده و گرنه:

ما عدمها ایم هستیها نما تو وجود مطلق و هستی ما^۱
حتی مشرکین هم که بسم الله الرحمن الرحیم را نمی گفتند و این کلام امر عجیبی به نظرشان می آمد، و لفظ الله را می گفتند، بسمک اللهم می گفتند. لفظ رحیم هم می گفتند (لفظ رحیم معمول بود، ولی نه برای خدا) عنوان رحیم بود، ولی رحمان عبارتش نبود و آن را خدای یمامه می گفتند. وقتی فرمودند بگویند: بسم الله الرحمن الرحیم. می گفتند: ما که رحمان و رحیم نمی شناسیم ولی الله را می شناسیم. خلاصه اش باز می رسیم به آیات دیگری که «از اینها پیرس کی خلق کرده آنها را؟ بعد چون کسی نیست جواب بگویند، خودش می فرماید: "خدا خلق کرده"^۲. او چه کرده؟ روزی می دهد. روزی دهنده کیست؟ خداست. در هر موضوعی که نگاه کنیم روزی دادن و خلق کردن است. در رویدن، رویانیدن گیاهها، کی می رویاند؟ گیاه چه در این جا باشد چه فرض کنیم در آن طرف امریکا باشد، چه درین زمان باشد چه در دو هزار سال پیش باشد، در این رویدن مسلم است که بشری نمی رویاند. درست است که بشر می کارد، خدمت می کند، کمک می کند اما بشر

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۶ (با کمی اختلاف).

۲. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (سوره رعد، آیه ۱۶) یا آیات قُلْ هَلْ مِنْ شَرِكائِكُمْ مَنْ يَبْدُوُ الْخَلْقُ ثُمَّ يُعْبِدُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعْبِدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ...؛ بگو: آیا از این شرکایتان (بتان) کسی هست که اول بار خلقت کرده و سپس نیز آن را برمی گرداند؟ بگو: خداوند خلق کرده و اعاده می کند... (سوره یونس، آیات ۳۴، ۳۵). آیات دیگری نیز بر همین منوال وجود دارد که خداوند به پیغمبر امر می کند از کفار یا مشرکین بپرسد، آنگاه بنا به متن «چون کسی نیست جواب بگویند، خودش می فرماید...»، به طور مثال سوره انعام، آیات ۱۲، ۶۳، ۶۴ و ۹۱ و نیز سوره سبأ، آیه ۲۴.

نمی‌تواند برویاند. انسان بزرگی را کوچک و بزرگ نمی‌تواند بکند تا چه رسد به رویانیدنش، پس مجبور است بگوید: خدا. چه کسی شما را آورده؟ باز مجبور است بگوید: خدا.

حکایت حضرت ابراهیم است که اَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ! تا آن‌که در آخر می‌فرماید: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ. که نمرود محاجّه کرد و آیه قرآن است که ابراهیم فرمود: خدای من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. دستور داد مقصّری را کشتند و دیگری را آزاد کرد؛ یعنی، زنده کردن این مرده. حضرت می‌فرماید: خدای من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، تو اگر می‌توانی از مغرب درآر. حالا صورت ظاهرش ممکن بود او بگوید: من از مشرق بیرون می‌آورم، بگو خدای تو از مغرب بیرون آورد، ولی نه این‌طور نیست چون خودش می‌دانست که قدرتی نسبت به خورشید ندارد و اگر اظهاری هم بکند، همه ردّ می‌کنند، از این‌رو آن را نگفت و نتوانست جواب بگوید، بلکه چطور می‌شود که او این‌طور چیزی بگوید که آنها هم تصدیق کنند؟ یعنی، آن زمینه‌ای که هست که خورشید و باقی ستاره‌ها می‌گردند و همه اعمّ از گیاه، حیوان و انسان برحسب گردش آنها ایجاد می‌شوند و پیدایش اینها از آنها است، پیش از تو هم بوده است بعد از تو هم خواهد بود. آن‌که هم پیش بوده و هم حال هست و هم بعد، دو تا که نیست، دو قطعه نیست، آن را قوّه بگیریم، طبیعت بگیریم، به هر حال دو تا که نیست، تو تغییرش ده! تو می‌توانی تغییرش ده! اگر قوّه داری و موجبش هم تو هستی تغییرش ده! حالا این هم چاره‌ای ندارد بگوید که نه خیر، من نیستم. مجبور است که بگوید نمی‌دانم هر که باشد همانهایی که منکر خدایند هیچ کسی منکر خودش که نمی‌تواند باشد، هستی خودش که هست، پس هستی‌ای در عالم هست. همین‌طور وحدانیت خدا و

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸، دنباله آیه چنین است: قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ، قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ.

صفات او را می‌توانیم و باید اثبات کنیم. ما می‌بینیم که اگر یک گندم باشد، بعداً حقیقت گندم را نمی‌توانیم منکر شویم و نمی‌توانیم بگوییم، خرمی ممکن نیست. و یک دانه گندم، یکی‌اش دو تا که شد می‌شود سه، چهار تا که شد می‌شود پنج و بالاخره می‌رسد به جایی که خروارها و تُنها گندم، هزاران تن مثلاً ممکن است باشد. اصلاً کسی که می‌گوید در عالم منی هست، حقیقت و هستی‌ای و استقلالی هم باید باشد. و کسی که می‌گوید من آمدم، من اختیار دارم که این حرف را بزنم، اختیار دارم که مثلاً این ظرف را بردارم، این ظرف را بگذارم، حرکت کنم، بنشینم، معلوم می‌شود حقیقت اختیاری هست. من اراده کردم، از این اراده هم معلوم می‌شود حقیقت اراده‌ای هست. حقیقتش کجاست؟ تماشای جمع می‌شود در یک نقطه، که الله را معنی مستجمع جمیع صفات کمال می‌گویند. آنچه صفات هستی است، صفات نیکی است، صفات بزرگی است در آن جاست و از آن جاست.

درباره لفظ صمد هم تفسیری که حسین بن علی، علیهما السلام، می‌کند؛ یعنی، همه چیز از اوست، او همه چیز دارد، همه هستیها را دارد، چون نیستی نیست، او همه هستیها را دارد و هر که هر چه دارد و هر موجود که هستی دارد از اوست، این معنی صمد است. این بالاستقلال و از خودش همه چیز را دارد و دیگران هر چه دارند اولاً: همه‌اش را ندارند و هر چه هم دارند از او دارند، پس باز از آن جا است و هكذا.

پس حقیقت لا اله الا الله را که انبیاء بدان دعوت کرده‌اند، فطری بشر است. در قرآن هم می‌فرماید: «اگر سؤال کنند چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده، می‌گویند: خدا (الله) و تصدیق خواهند کرد^۱». یا باقی سؤالات هم که گفته‌اند و جواب داده است. حالا بگوییم فطری بشر نیست که مثلاً نماز را چند رکعت بخوانند ولی توجه به خدا فطری بشر است که به چیزی که نمی‌داند چیست،

۱. وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ (سوره‌های لقمان، آیه ۲۵؛ زمر، آیه ۳۸).

امیدواری هست، توجهی هست، چیزی که خودش نمی‌فهمد، چیست؟ که حکایت همان زندیقی است که حضرت به او فرمود: هیچ وقت با کشتی‌ای در دریا رفته‌ای؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: هیچ وقت کشتی تو به تلاطم افتاده است؟ جواب داد: بلی. هیچ وقت در آن تلاطم هیچ امیدی برای تو برای نجات باقی مانده یا به کَلّی ناامید شده‌ای؟ گفت: تا وقتی که زنده هستیم امید هست. فرمود: خوب آن مرجع امید، خداست، خودت نمی‌دانی چیست اما آن امید به خداست. پس اقرار دارد به طرف توجه، در توجه کردن بی‌اختیار است، منتهی این توجه را حضرت موسی، علیه الصلوة والسلام، از جانب خدا می‌گوید که باید این طور و به این شکل باشد یا حضرت عیسی به طوری دیگر می‌فرماید. پیغمبر ما، صلی الله علیه و آله، نیز می‌فرماید: توجه برای خدا به این شکل است که در شبانه‌روزی پنج مرتبه و در پنج مرتبه هم به این قسم باشد و حتی درخواستی که می‌کنند چه درخواستی باشد بلکه عبارتی را که می‌خوانند به چه عبارت بخوانند و خلاصه درخواستی را که اجازه داده‌اند، امر کرده‌اند همین است که *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*^۱ دعایی است که در نماز است، درخواست است، حقیقت است، *إِهْدِنَا* است؛ هدایت کن "ما را"، "مرا" نیست. کسی که تنها هم نماز می‌خواند، باز "*إِهْدِنَا*" باید بگوید نه "*إِهْدِنِي*". هدایت کن ما را به راه راست. راه راست چیست؟ درباره این مطلب یکی می‌گفت: خوب، مگر ما شک داریم که راه راست، راه اسلام است؟! ولی این نیست. در زندگانی‌ای که داریم، راه و رفتاری که داریم و رو به طرفی که خودمان نمی‌فهمیم به کجاست می‌رویم، اختیار تامی که نداریم، اسم اختیار داریم اما اختیار این را نداریم که این کار برای ما نیک است یا بد است، بتوانیم بکنیم یا نه. موانعی پیش خواهد آمد یا نه در دل ما فسخ خواهد شد یا انجام خواهد شد، ما را در هر راهی به کجا خواهد کشید؛ چون آمدنش، توفیقش، هدایتش از طرف خود ما

نیست و از عالم دیگری بر دل ما ریزش می‌کند، آن وقت ما انجام می‌دهیم، آن طور که باید انجام بدهیم. آن راهی که راست است، راهی است که به سوی تو است. راهی است که بین بنده و خداست که حضرت فرمود: «راههای به سوی خدا به عدد انفاس خلایق است.» (الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ) نه نفوس آنها، نفوس نمی‌فرماید، به عدد انفاس است. یعنی، به عدد هر نفسی یک زندگانی می‌گیرد و یک زندگانی می‌دهد. آخر رو به او می‌رود، رو به آن عالمی که پس از این عالم است، به آن جا می‌رود که خودمان نمی‌دانیم از کجا آمد به کجا رفت. این است که فکر نمی‌کنیم، اگر فکر کنیم، معلوم می‌شود که راه صحیح کجا است، و هر نفسی که می‌کشیم از اوست؛ نمی‌دانیم این از کجا می‌آید، به چه قسم می‌آید، برای خوبی یا بدی ما است. آیا آن نفس دیگری که می‌آید که جانشین این نفس می‌شود و به واسطه او زندگانی انسان برقرار می‌ماند بعداً این زندگی هم چه جور خواهد بود، بهتر خواهد بود یا بدتر و نتیجه اعمال ما چه خواهد بود؟ این است که همیشه عرض می‌کنیم: خدایا، واگذار به خودت است، خودت هر چه می‌کنی، آن راهی که راست است و به سوی تو، کج نباشد و به تو نزدیک باشد و تو راضی باشی و تو بخواهی؛ آن راه را به ما نشان بده؛ که حتی طرز خواستن را هم به ما دستور داده‌اند. خوب، اگر فکر کنیم و معنی راه و رفتن و اینها را بدانیم و بفهمیم، آیا غیر از این آرزویی کسی دارد؟ همه مردم هم، همین را می‌گویند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان. پس این جزء بعضی چیزهایی است که طبیعی است. و یکی هم همین اجتماع است، جمع بودن است که اهدنا (هدایت کن ما را) می‌گوییم. بعداً دعاهایی هست که بزرگان دین گفته و خدا را به آن عبارات خوانده‌اند و بعض آنها به ما رسیده است، مانند: دعای کمیل و صباح امیرالمؤمنین و سایر ادعیه که در صحیفه علویه، مذکور است و دعای عرفه منسوب به حضرت سیدالشهداء حسین بن علی،

علیهما السلام، که در روز عرفه در عرفات نزدیک جبل الرّحمة شروع به خواندن کرد و با حال نیازمندی و عجز و گریه و زاری مدّتی رو به قبله ایستاده و دعا می خواند و گریه می کرد، جمعی از اصحاب هم در خدمت حضرت بودند و استماع می کردند و حالشان منقلب بود. یا دعای ابوحمزه ثمالی که به حضرت علی بن الحسین، علیهما السلام، منسوب است که به ابوحمزه هم دستور داده بودند و از او روایت شده، و سایر ادعیه آن حضرت که در صحیفه سجادیّه مذکور است؛ همچنین دعای افتتاح و سایر ادعیه ای که از معصومین، علیهم السلام، رسیده، همه اینها مراتب رازونیز و سوز و گداز آنها را می رساند و به ما هم تعلیم می دهد که اگر بخواهیم خدا را بخوانیم، باید از حال آن بزرگواران سرمشق بگیریم و طبق دعاهاى آنها خدا را بخوانیم. حسین بن علی، علیه السلام، که از ابتدای طفولیت در رفتار و گفتار خود سرمشق بود، به همه ما سرمشق داد و در آخر هم به شهادت خود و قبول نمودن بیعت با یزید قدم بزرگی برداشت و سرمشق بزرگی داد، واقعاً از همین دعایش پیداست که چقدر مطلب بزرگ است. مقصود آن که جا دارد که در همه موارد از او سرمشق بگیریم. در همان روز عرفه که آن بزرگوار این دعا را کرد، این خواهش را از خدا نمود، ما نیز متوسّل شده، بخوانیم. خوب، البته روز عرفه، مقدّمه روز عید است و عید هم جشن است. یعنی، کارهای خودمان را انجام دادیم و حجتان را، امری را که خدا فرموده بود، تمام کردیم و آن وقت، عید می شود.

عید فطر هم همین طور است، که یک ماه به امر خدا روزه می گیریم و کمی از هوای نفس می کاهیم، یک قدری نفس را ضعیف می کنیم، به توسط ضعف بدن، نفس را هم ضعیف می کنیم، بعد جشن می گیریم. حالا جشنی را که معین کرده اند برای این است که موفق شدیم به این امر، امر خدایی را موفق شده ایم و وظیفه عبادی روزه یک ماه را انجام داده ایم.

عیدهایی هم هست که خودمان باز از حیث جنبه مذهبی می گیریم که این هم

طبیعی است. وقتی نعمتی به انسان رسید، انسان خوشحال می‌شود، مثلاً به یاد این‌که در هم‌چنین روزی مثلاً در روز سیزدهم رجب، خداوند چه نعمتی داده و کسی را که مظهر است بعد از آن‌که لیاقتش ظاهر شد، مظهر حق می‌شود و به‌توسط او عنوان ولایت باقی بماند که علی بن ابی‌طالب است، تولّد او را مثلاً جشن می‌گیریم. اینها چیزهایی است و جشنهایی است که بی‌اختیار، خودمان می‌گیریم. جشنهای دیگری هم هست که مال مردم است، ملی است که هر ملّتی دارند، هر قومی دارند من جمله ایران، غالباً جشن نوروز را می‌گیرند و آن را منسوب به جمشید می‌دانند. حالا جمشید کیست؟ مسلکش چه بوده؟ اسم یک نفر بوده و یا این‌که مقصود از جمشید، عنوان سلطنت است، به‌هر حال می‌گویند: نوروز را او قرار داده، و واقعاً هم فصل خوبی است، به‌تصدیق همه ملل بهترین فصل است برای جشن گرفتن و تعطیل و معاشرت با یکدیگر و یادآوری همدگر و محبت و مؤانست با هم.

و سیزده عید هم که فردا است، معمول است. حالا ماخذش را نمی‌دانیم چیست و اولش چه بوده. مقصود، آخرین جشن است، آخرین روز جشن است، جشنی که داشتند، این سیزده روز را هم‌هاش جشن و تعطیل داشتند و روز آخر برای این بوده که جشنشان را و شادیشان را به آخر برسانند، لذا تعطیل داشتند. ولی متأسفانه بیشتر چیزهایی که به‌دست ما افتاده، به هر قسمش که بوده، مثل معروف است که «از سرگشادش زده‌ایم و می‌زنیم». برای این است که جشن بگیریم و جشنود باشیم. جشنودی هم به این نیست که مثل این‌که مشهور است که از بایزید پرسیدند که بِمَنْ نَلْتُ مَا نَلْتُ: از چه راه و به چه عمل به این مقام رسیدی؟ ایشان فرمودند: بِإِدْخَالِ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ؛ به داخل کردن سرور در دل مؤمن. یعنی، رسیدن به مقام توحید، لازمه آن شفقت به خلق خدا و خدمت به بندگان خدا است. حال این را خیال می‌کنیم به این است که مسخرگی کنیم و مؤمنی را بخندانیم، خنداندن نیست. دل مؤمن است، نه در صورت ظاهر و بشره مؤمن. دل مؤمن باید

خوش شود به هر جور خوش شود. دلخوشی درین عالم فقط به توجه به عالم بالا یا کمک در رفع کدورتها یا گرفتاریها است.

خوب، جمعه تعطیل است اما نه تعطیلی که برای گردش و تفریح ظاهری باشد و به جاهایی که جای تفریح است برویم بلکه برای این است که زندگانی را عوض کنیم، زندگانی روحی کنیم، دل از امور دنیا برداریم، دل به خدا ببندیم. به نشانی ای که روز جمعه، عید معین شده، نماز جمعه معین شده است. عبادت مخصوص جمعه، نماز جمعه است. نماز جمعه هم که دارای دو خطبه است و بعداً دو رکعت نماز.

نه آن که به تفریح خلاف شرع مشغول شویم بلکه تفریحهای عاقلانه و طبق اجازه شرع مطهر باشد. کاری کنیم که به خوبی مشهور شویم نه به بدی. بله، به نیکی، به مواظبت. البته قید خوب نیست ولی قید به خدا و قید به عبادت خوب است. بله، مقید نباید بود ولی مقید به آداب شرع باید بود و نباید انسان خودسر باشد. خودسری خوب نیست باید مقید باشد به آداب و در جایی افسارش بسته باشد.

و باید فرق داشته باشیم با افراد خودسر بی قید. به ما نفرموده اند که شما زندگانی نکنید، تعیش نکنید، تفریح نکنید حتی مثلاً بازی نکنید، شوخی نکنید. همه اینها نمونه اش در اسلام هست اما فرموده اند کار لغو نکنید، کاری که نه نتیجه ای برای روح دارد نه نتیجه ای برای بدن، این را نکنید دیگر چه رسد به کارهایی که هم برای روح و هم برای بدن ضرر دارد، این که خیلی دیگر آن طرف پل است!

فردا به این مناسبت که روز سیزده است، همه مردم غالباً در همه جا تعطیل می کنند، به گردش می روند و تفریح می کنند و این انحصاری به شهر تهران و مردم تهران هم ندارد، یعنی، خوب نگاه می کنند، که خداوند غیر از محیط معمولی ما نعمتهایی دارد، خیلی چیزها دارد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
عنایت او یکی، دو تا نیست. توجه کنند، حرکت کنند، بروند و بیایند. و چون

معمولاً همه جا در روز سیزده، تعطیل است، ما هم تعطیل کردیم. بله، مناسب است فردا را اجتماعی دینی داشته باشیم ولی نماز ظهر را ما فرادئ می خوانیم. همان نماز است بله، ولی به هر حال به اختصار می خوانیم، مایلیم که فقراء هم سیزده بدرشان با سیزده بدر سایر مردم فرق داشته باشد. یعنی، معقول تر و به دیانت نزدیکتر باشد. مراقب تر به دیانت و حقیقت و به محبت نزدیکتر، این طور باشد، اِنْ شَاءَ اللهُ.